



کُچو (پروانه)

کانزه کُجیرو بُمیتسو

گردانش پویا غلامی

تصویر: چاپ چوبی رنگی ژاپنی (تولید ۱۹۲۵-۱۹۳۰) از مجموعه‌ی نوگا تای کان اثر تسوکیوکا کوگیو (۱۸۶۹-۱۹۲۷)، با ابعاد ۲۵.۴ در ۳۷.۱ سانتی‌متر؛
تصویرگر صحنه‌ی اجرای نمایش کُچو (پروانه) اثر کانزه بُمیتسو (سده‌ی ۱۵ میلادی).



fold-era.com

کُچو (پروانه) کانه کجیرو ئیمیتسو

۱- راهبی اهل یُشینو از کیوتو دیدن می‌کند

در بهار، راهبی که در کوهساران یُشینو در استان یاماتو می‌زید، از کیوتو دیدن می‌کند. او به ایچی جو اومیا می‌رسد و از تماشای شکوفه‌های زیبای هلو لذت می‌برد.

راهب

در زیر آسمان آغاز بهار، در جامه‌ی سفره می‌سپارم. در زیر آسمان آغاز بهار، در جامه‌ی سفره می‌سپارم. چه لطیف است این راه کوهستانی.

راهبی هستم از ژرفنای کوهساران یُشینو در استان یاماتو. گرچه در این جای زیبای پرآوازه می‌زیم، لیک هنوز کیوتوی شکوفان را ندیده‌ام. پس بر آن شدم تا در این بهار به کیوتو روم و از مکان‌های تاریخی و تماشایی‌اش دیدن کنم.

برف نشسته بر ستیغ‌های کوهستانی در یُشینو کماکان پیداست و به‌سپیدی می‌درخشد. برف نشسته بر ستیغ‌های کوهستانی در یُشینو کماکان پیداست و می‌درخشد سپید. گل‌ها در پایان این بهار می‌شکوفند. وقتی بادهای بهاره می‌وزند از کوه کیسا می‌گذرم. از پس غبار و مه، کوه میکاسا در آن سو دیده شد. آیا همین درخت است که برگ‌هایی بر نوک شاخسارانش دارد، یکی بلوط؟ در سایه‌سار برگ‌های بزرگ دورتر می‌روم. از نارا می‌گذرم و به کیوتوی شکوفان می‌رسم که زیر سایه‌ی منزلت شهریار والامقامش می‌درخشد. اینک به کیوتوی پر رونق رسیده‌ام.

چون شتاب کردم اینک به کیوتو رسیده‌ام. وقتی از کسی می‌پرسم که اینک کجاستم، می‌گویم که اینجا ایچی جو اومیا نام دارد. دوست دارم خویش را آرام سازم و از منظره بهره برم.

اینک، با توجه بیشتر به پیرامونم، کلبه‌ی بیلاقی کهن و شکوهمندی می‌بینم. گویی به چیزی اشارت دارد. این بنا می‌باید سالیان سال اینجا برپا بوده باشد. درخت کاجی رُسته از دل کاشی‌های بامش، و خزها پوسته‌ی کاج را در لبه‌ی بام پوشانده‌اند. اینهمه فضایی غریب پدید آورده. این جا باید مکان تاریخی بزرگی باشد.

وقتی زیرچشمی از درگاه به زمین‌های میان پرچین خاروخاشاک نظر می‌اندازم، می‌توانم درخت هلو‌ی زیبایی را ببینم که سراسر شکفته است. در کنارش خواهم ایستاد تا از منظره‌ی شکوهمندش بهره برم.

۲- راهب با زنی سخن می‌گوید

زنی با راهب که در حال لذت‌بردن از شکوفه‌های هلوست سخن می‌گوید. راهب از سرگذشت درخت هلو و از نام زن می‌پرسد. زن گرچه داستان مربوط به درخت هلو را نقل می‌کند، لیک نام خود را هویدا نمی‌سازد.

زن

درو، درود ای راهب شایسته. ای کسی که به این شکوفه‌های هلو می‌نگری، به باورت اینک کجاستی؟

راهب

چه رازآمیز. گرچه به نظر نمی‌رسید که کسی زیر لبه‌ی بام باشد، لیک اینک زنی ظاهر شده و با من سخن می‌گوید. خب، آیا می‌توانی بگویی که اینجا چگونه جایی است؟

زن

این باید نخستین دیدار تو از این مکان باشد. آیا از جایی دیگر به اینجا آمده‌ای؟

راهب

مردی‌ام باشنده‌ی ژرفنای کوهساران یشینو در استان یاماتا. نخستین بار است در زندگانی‌ام که از اینجا دیدن می‌کنم.

زن

از همین روست که در نظرم چو پیگانه‌ای می‌نمایی.

این بنا ارجمند و سپنتاست. از آنجاکه این بنا بس بسیار به بارگاه فغفور نزدیک است، اشراف همواره در زمینِ همین بنا مهمانی برپا می‌کرده‌اند، از خنیاگری و چامه‌سرایی بهره می‌بردند، و هر بهار به ستایش همین شکوفه‌های هلو می‌نشستند. پس خواهش می‌کنم که به یاد داشته باش که تو از شکوفه‌هایی بهره‌مند می‌شوی که رنگ‌سوروی‌شان بازدیدکنندگانی همیشگی را سخت دل‌باخته‌ی خود کرده.

راهب

چه داستان دلکشی. بسا دلپذیر است که کنون می‌توانم این مکان سپنتا را ببینم و از تماشای شکوفه‌ها بهره برم.

باری، آیا می‌توانم بیرسم که هستی؟ آیا می‌شود خواهش کنم نام‌تان را بگویید؟

زن

از آنجاکه شما از جای پرآوازه‌ای آمده‌اید، مایل‌م نام‌تان را بدانم.

راهب

من گرچه در جایی تاریخی می‌زیم، لیک روانم هیچ جذبه‌ای ندارد. تنها یکی مرد ساده‌ام کاندرا کوهسار می‌زید. سالیان سال...

زن

رنگ‌سوروی این شکوفه‌ها فرق دارند با رنگ‌سوروی شکوفه‌های گیلان کوهستانی که سال‌ها در آن زیسته‌ام. اینها شکوفه‌های کیوتو هستند.

راهب

این شکوفه‌ها در دلم خواهند ماند، استوار و پابرجای.

زن

و آنها پُررنگ‌اند.

برخوانان

چامه‌ای باستانی گوید «من، مجذوب رایحه‌ی شکوفه‌های هلو، از ماه بهاری درباره‌ی گذشته پرسیدم. پاسخی نیامد. تنها خموشانه بر آستین‌هایم درخشید.» من نیز پاسخ‌ات را نخواهم گفت. سالیان از پی سالیان، آستین‌هایم رایحه‌ی این شکوفه‌ها را جذب کرده‌اند. بام این کلبه‌ی ییلاقی باستانی آکنده از خزه‌هاست، و من، دلتنگ روزگاران سپری‌شده، هرگز نام خویش را فاش نخواهم کرد. درست چون آب‌نوردی باشنده‌ی ساحل آکاشی، خجلت‌زده‌ام که جایی برای ماندن ندارم. خجلت‌زده‌ام که جایی ندارم تا در آن به سر برم و قرار یابم.

۳- زن کیستی‌اش را فاش می‌سازد

زن در پاسخ به درخواست چندباره‌ی راهب، افشا می‌کند که روح پروانه‌ای است. او از راهب خواهش می‌کند یک سوتره برایش بخواند تا وی بتواند رهسپارِ پاک‌بوم^۱ «برترین خوشبختی»^۲ آمیدا بودا^۳ شود، و سپس زن ناپدید می‌شود.

راهب

لطفن درباره‌ی سرگذشت اینجا بیشتر سخن گوی، نیز از نامت.

زن

شاید بیاندیشی که این آدمی است که کیستی‌اش را نهان می‌دارد. لیک من نه آدمی، بل چیزی‌ام که دلش را از رنگارنگی گل‌ها رنگین کرده، و بر فراز درختان بازی می‌کند. گرچه من انسان نیستم، لیک هنوز خواهشی ژرف دارم. دیری‌ست موییده‌ام از اینکه بخت یارم نبوده تا شکوفه‌های هلو را بینم و از دریغ خوردن بر این، هر بهار اشک‌ها ریخته‌ام. این نفسِ غرقه در اشک بختی نداشت تا از شکوفه‌های خونین‌رنگِ هلو بهره‌ای برد.

برخوانان

به‌راستی که نفسِ بهره‌مند از چیزهای رویت‌پذیر، و آشنا با گل‌ها، نفسی است تهی^[بی‌ج] و شکننده. چنین زندگانی یعنی رویای پروانه‌وار، مضحکه‌ی پروانه‌ای که میان گل‌ها پر می‌زند جست‌وخیزکنان.

زن

با زندگی‌بخشیدن در بهار، تابستان، و پاییز،...

برخوانان

... با بازی کردن با گل‌ها، در کالبد پروانه‌ای زاده شدم. گرچه تنها با گل‌ها پیوندی ژرف می‌سازم، و ناتوانم از پیوند ساختن با شکوفه‌های هلو. پس، من از اندوه این مسئله، خویش را به هیأت بشری دگرگون کردم تا چند کلمه با تو سخن گویم، ای راهبِ شایسته.

زن

اینک، از شما خواهش می‌کنم سوترای ارزشمند نیلوفر را برابم بخوانید، شاید این‌گونه بتوانم به پاک‌بوم برترین نیک‌بختی آمیدا برسم.

برخوانان

در روایتی آمده است که مردی به نام ژوانگ‌زی در چین در رویش به پروانه‌ای بدل شد. غم‌انگیز است ماندن در این دنیای گذرا، که بری از ذاتی ثابت^۴ است. اینک که از این جهان ناپایدار سخن به میان آمد، بگویم که در کهن‌روزگاران، هیکارو گنجی، کارگزاری بلندجایگاه، رامشگرانی به زیبایی پروانه را به خرام و رقص فراخواند، زورق‌هایی به زر و سیم آراست، گل‌های یامابوکی^۵ در گلدان‌ها نهاد، و خرامندگان جمله کیمونوهایی به تن کردند هماهنگ با رنگ و نقشی «یامابوکی». پس...

^۱ Pure Land;

مفهوم در بودیسم «ماهایانه» است که به ساحتی اشاره دارد که پیامد فیضان یا صدور یک بودا یا بودی‌ستوه است و به‌وسیله‌ی کردار و توان مداوم ایشان پالوده گشته است. پاک‌بوم‌ها ساحتی بدون رنج سَمسره (رها از چنبر نوزایش بی‌پایان) هستند و فراسوی پهنه‌ی وجودی بودایی قرار دارند. آرزوی بسیاری از بوداییان ماهایانه است که پس از مرگ در «پاک‌بوم» نوزایی یابند و این در سوتره [سوترا/سوره] بازتاب یافته. به باور ایشان، آن نوزایی از حیث هستی‌زدان‌شناختی [تئولوژیک] پاداشِ پندار و کردار نیک این باورمندان خواهد بود.

^۲ Utmost Bliss; بهترین خجستگی، بیشترین فرونی، فراوان‌ترین نیکی

^۳ Amida;

آمیداگرایی سه دسته اصلی دارد: ۱) اولی آمیدای تمرین‌نظاره است که در فرقه‌های تداوی و شینگون وجود داشت. ۲) دومی آمیدایی است که او را رهاننده‌ای می‌داند که میرنده را به پاک‌بوم خویش پذیره می‌شود و بشارت حیات ابدی می‌دهد، باوری عامه‌پسند که در دوره‌ی هیان فراگیر بود. ۳) سومی آمیدایی است که چون نیرویی رستگاری‌بخش ظاهر می‌شود و ارزش زندگی همه انسان‌ها و بودایت همه هستندگان حتی پست‌ترین گناهکاران را اثبات می‌کند. این آموزه در دوره‌ی کاماکورا گسترش یافت. برای مطالعه‌ی جامع‌تر و دقیق‌تر در این مورد بنگرید به این مجلد از آثار سوزوکی - آموزگارِ انگاره‌هایی از دن بودیسم به جان کیچِ آهنگساز - که به طور کامل به همین موضوع اختصاص یافته است:

Selected Works of D. T. Suzuki, Volume II: Pure Land, Edited by James C. Dobbins and Richard M. Jaffe, Published in association with the Buddhist Society Trust, University of California Press, 2015.

در متافیزیک به‌معنای «بود (به تفکیک از نمود)»، «ذات»، «شیء فی‌نفسه»؛ چیزی در پسِ پدیدارها که مستقل از ادراک ماست و ناشناختی است. ^۴ Noumenon;

گل کیریا یا گل رُز کوچک و زرد ژاپنی ^۵ Yamabuki;

زن

«آیا باور داری که حتا پروانه‌هایی که در بوستان پر می‌زنند...»

برخوانان

... ملال‌انگیز جلوه می‌کنند در نگاه جیرجیرکی که بر بوته‌ی پاچوش چشم‌به‌راه پائیز است؟» این چامه در همان کهن‌روزگاران سروده شده. هم‌اینک که از روزگاران سپری‌شده سخن ساز می‌کنیم، مهتاب نیز به این کهن کلبه‌ی ییلاقی شاهانه گام می‌نهد. اینک، لطفن پای همین درخت بنشینید؛ اینجا هیچکس شما را نخواهد دید. بی‌گمان در رویای‌تان با شما دیدار خواهیم کرد. چنین گفت آن زن و چون رویایی در آسمان پسین‌گاه ناپدید شد. ناپدید شد او اندر جهانِ دگر.

[میان‌پرده]

۴ - همسایه دربارهِ پیشینه‌ی کلبه‌ی ییلاقی با راهب سخن می‌گوید

همسایه‌ای که در نزدیکی کلبه‌ی ییلاقی کهن‌شاهی می‌زید راهب را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. او به پرسش‌های راهب مجالِ طرح‌شدن می‌دهد و از پیشینه‌ی کلبه‌ی ییلاقی و سرگذشتِ درخت هلو می‌گوید.

۵ - روح پروانه پدیدار می‌شود و می‌رقصد

وقتی راهب سوتره‌خوانی می‌کند، روح پروانه پدیدار می‌شود. او پرپرزان می‌رقصد و با شکوفه‌های هلو بازی می‌کند و سپاسگزاری‌اش از اینکه می‌تواند هم‌نوا با آموزه‌ی بودا به نیروانا وارد شود را به بیان درمی‌آورد. او هم‌زمان با نمایشِ رقصِ بودی‌ستوهی که در بهشت می‌خرامد، به سوی آسمان سپیده‌دم بهاری پر می‌کشد و در غبار و مه بامدادی ناپدید می‌شود.

راهب

چُرتِ بهارین مرا دربرگرفته، و در این دنیای بی‌بنیان تنها چشم‌به‌راه رویایی هستم. چُرتِ بهاری می‌زنم چشم‌به‌راه رویا. گرچه می‌دانم که چنان نویدی را اطمینانی نیست، کماکان زیر شکوفه‌های هلو به بانگ رسا سوتره‌ای می‌خوانم. اجازه دهید زیر این شکوفه‌ها جامه‌ام را بر زمین پهن کنم. اجازه دهید زیر این شکوفه‌ها جامه‌ام را بر زمین پهن کنم.

روح پروانه

چه دلنشین. جانداران جمله مجذوبِ محاسنِ سوتره‌ی نیلوفر، چه ذی‌شعور و چه بی‌شعور، به یک سان دست می‌یابند به روشن‌نگری بودا. چه پُررنگ‌اند گل‌ها. اینک پاک می‌گردانم خویش را از این آزدگی^۱ که پیوندی با شکوفه‌های هلو نداشته‌ام؛ اینک با گل‌های هلو بازی و دلبری می‌کنم، و خویش را در روایح‌شان غرقه می‌سازم. منم روح پروانه.

راهب

پیش از سپیده‌دم، بر فراز گل‌های فروزان از نور بامدادی مهتاب، روحِ شگفتِ یک پروانه پدیدار می‌شود. او باید همان زنی باشد که طی روز دیده‌ام.

روح پروانه

چرا مرا «همان زن» می‌خوانی؟ گرچه ما در پسین‌گاه چند کلامی سخن گفته‌ایم لیک اینک یکی پروانه گشته‌ام که میان شکوفه‌های هلو آزاد و رها به هر سو پر می‌کشد. چامه‌ای چنین گوید «دوست می‌داشتم که پروانه‌ای مرا فراخواند...»

برخوانان

^۱ resentment

... زیرا گل‌های یامابوکی سد راهم نمی‌شوند.» چونان همین چامه، آستین‌های پروانه‌ی رامشگر که لابه‌لای گل‌های هلو آزادانه به هر سو تاب می‌خورند هوش‌ریا و زیبا به نظر می‌رسند.

[چو نو مایی^۱]

رقصی با ریتم ملایم، سبکبالانه چون پروانه‌ی پران. نغمه‌ی نی ژاپنی و طبل‌های دستی خرد و کلان این رامشگری را همراهی می‌کنند.

برخوانان

شکوفه‌های رسیده در چهار فصل. هنگام گُل کردن شکوفه‌ها به هر فصل، آرزومند گل‌های شکفته بر فراز درختانم. اینجا کلبه‌ی کهن ییلاقی سپنتایی است نزدیک به اوچینو، نخچیرگاه شاهی. پروانه‌ای زردفام گرداگرد گل‌های وحشی پرپر می‌زند. پروانه‌ای در پیشگاه گل‌ها پر می‌زند، چونان که گویی نسیم بهاری را به فرمان خویش دارد. او آستین‌هایش را این سوی و آن سوی می‌پراند. چه منظر شگفتی!

روح پروانه

بهار، تابستان، خزان... و اینک فصل گل‌ها به سر می‌رسد.

برخوانان

بهار، تابستان، خزان... و اینک همه‌ی گل‌ها پرپر شده‌اند. تا آن هنگام که گل‌های سپید داوودی چیده می‌شوند پر می‌زنم. بر گرد گل‌هایی که باقی مانده‌اند پر می‌زنم. همه‌ی پر می‌زنم به هر سوی و هر کنار، چنانکه آموزه‌ی بودا مرا فراخوانده، و می‌رسم به روشن‌نگری بودا. پروانه رقص بودی‌ستوه‌ای را پیش روی شما می‌نهد که در پردیس بهشتی می‌خرامد. آنگاه، روح پروانه پر می‌کشد سوی ابرها در آسمان بامداد بهاری، پر می‌زند سوی ابرها در آسمان بامداد بهاری، و در مه و غبار محو می‌شود.



کُچو (پروانه)

چکیده: راهبی که در ژرفای کوهساران در یُشینو در ولایت یاماتو (استان امروزی نارا) زندگی می‌کند در آغاز بهار به سوی کیوتو روان می‌شود. او به ناحیه‌ی ایچی‌زو اومیا می‌رسد و آنجا درخت هلو‌ی زیبایی می‌یابد که در محوطه‌ی کلبه‌ی ییلاقی شاهانه‌ای رُسته است. او در حال تماشای شکوفه‌هاست که زنی می‌رسد و با وی سخن می‌آغازد. وقتی راهب نام زن را می‌پرسد و جو‌بای پیشینه‌ی این بنا می‌شود، زن از سرگذشت بنا می‌گوید لیک نامش را نهان می‌دارد. وقتی راهب دیگر بار نام زن را می‌پرسد، زن فاش می‌کند که پروانه‌ای است نالان از اینکه نمی‌تواند بخت بهره‌مندی از شکوفه‌های هلو را داشته باشد. او سپس به راهب می‌گوید که دوست دارد راهب یک سوتره‌ی سپنتا برایش بخواند تا او نیز بتواند بودا شود. پس از بیان این سخنان، زن شبانگاه در رویای راهب پدیدار می‌شود، و سپس‌تر در آسمان پُسین‌گاه ناپدید می‌گردد. شب فرا می‌رسد و راهب در زیر درخت هلو می‌نشیند، سوتره‌ای می‌خواند و به خواب می‌رود. آنچه در رویا بر وی ظاهر می‌شود روح پروانه است. روح پروانه با رامش و خرام، خرسندیش از تماشای شکوفه‌های هلو را بیان می‌کند و آنگاه رو به آسمان پگاه پرمی‌کشد و در مه ناپدید می‌شود.

نکته‌ها

گرچه این متن نمایشی شامل بخش‌هایی مرتبط با «رویای پروانه‌وار» ژوانگ‌زی در چین و بخش پروانه‌ها در حکایت گنجی است، اما خود داستان بسیار ساده است. مضمون این اثر یک پندار شاعرانه است؛ پروانه‌ای نالان از اینکه نمی‌تواند شکوفه‌های هلو را ببیند در مکانی زیبا در کیوتو با شکوفه‌های شگفت‌انگیز هلو مواجه می‌شود و سرخوشانه می‌رقصد. از این‌رو، به نظر می‌رسد که توصیف‌های این متن درباره‌ی پیوند با بودیسم صرفاً در نتیجه‌ی پیروی از روای متعارف داستان‌های نو [Noh] به متن وارد شده و در آن گنجانده شده‌اند. برخلاف دیگر قطعات نمایشی مربوط به دسته‌ی سوم، که بیشتر گرایش

^۱ Chū no mai

دارند تا به حال و هوایی ملایم و لطیف و آرامش بخش پروبال دهند، این اثر سبکبار و سر به هوا می‌نماید، احتمالاً به این دلیل که اصلاً درباره‌ی پروانه است. تماشای این نمایش در آغاز فصل به مخاطب مجال می‌دهد از روحیه‌ی شادی بخش بهارِ دلنشین بهره‌مند شود.



مکاتب: اجرا شده توسط سه مکتب (کانه، هُشو، و کُنگو)

دسته: سومین گروه، کازورامونو

نویسنده: کانه گُجیرو نُبومیتسو

موضوع: ناشناس

فصل: بهار (فوریه در تقویم قمری)

صحنه: ایچی جو اومیا در کیوتو

تسوکوریمونو: یک درخت هلو

شخصیت‌ها:

مانه‌شیتیه؛ زنی در کیونو

نوجی‌شیتیه؛ روح پروانه

واکی: راهبِ مسافر

آبی: همسایه

رُخ‌پوش‌ها

مانه‌شیتیه؛ واکائونا، کواُمته، زو، و دیگرها.

نوجی‌شیتیه؛ کواُمته، زو، ناکی‌زو، و دیگرها.

جامه‌آرایی

مانه‌شیتیه؛ کازورا (کلاه‌گیس)، کازورایی (بند یا نواری برای کلاه‌گیس)، کارائوری (کیمونوی آستین‌کوتاه که شخصیت‌های زن روی ردا می‌پوشند) به مدل کیناگاشی، کیتسوکِه /سوری‌هاکو (کیمونوی آستین‌کوتاه، که زیر پوشاک شخصیت زن پوشیده می‌شود)، و یک بادبز. نوجی‌شیتیه؛ کوروتاره (کلاه‌گیس سیاهی که مویش اندکی از شانه‌ها بیرون ریخته)، چوکان‌موری (تاجی با تزئین پروانه‌وار)، چوکن (پوشاک شکوهمند آستین‌بلند و بی‌آستر که شخصیت‌های زن رقصنده به تن می‌کنند) (مای‌گینو)، کیتسوکِه /سوری‌هاکو، هاکاما به مدل اوکوچی (رنگین)، کُشی‌آبی (کمر بند)، و بادبز.

واکی؛ سومی‌بوشی (نقاب‌ی معمول برای راهبان بودایی)، کیتسوکِه / موجی‌نوشیمه (کیمونوی آستین‌کوتاه بدون نقش‌ونگار، که در زیر پوشاک شخصیت مرد فرعی به تن می‌شود)، میزوگُرمو (نوعی کیمونو که تا زانو می‌رسد)، کُشی‌آبی، بادبز، تسبیح نیایش بودایی، و کلاه جگن‌پوش بارانی. آبی؛ ناگا-کامی‌شیمو (کیمونو با شلواری از گونه‌ی هاکامای بلند).

شمار صحنه‌ها: دو صحنه

مدت نمایش: حدود ۱ ساعت و ۱۰ دقیقه



برای جستجو در اصطلاحات فنی دو برگ واپسین - که به صورت پانویس نیامده‌اند - به منبع زیر بنگرید. نیز بنگرید به جستار «زنامی مُتکیو» که در بخش «زمین‌تاریخ» وبسایت فلدر بارگذاری شده است.

Source: https://www.the-noh.com/en/plays/data/program_062.html



بادبزن با طرحی از صحنه‌ی اجرای کُچو (پروانه)، تُسا میتسوبومی (۱۸۱۲-۱۸۷۹) و عکسی از بازیگر بادبزن به دست جلوی شکوفه‌ها در اجرایی معاصر.

مجموعه‌ی باران بهاری (هاروسامه شو)، جلد دوم: پوشاکِ رقصِ پروانه (کُچو نو مای). کویو شونمن؛ ژاپن؛ دهه‌ی ۱۸۱۰ (واپسین دهه از حیات هنرمند)؛ دوره‌ی ادو. چاپ رنگی روی چوب. یادآور جلوه‌گرشدنِ میراث ادبیِ کهنِ ژاپن در رقص بارگاهی موسوم به رقص پروانه که سپس‌تر در رپرتوار نمایشی نو و کابوکی گنجانده شد. اندازه: ۲۱.۱ در ۱۸.۴ سانتی‌متر. نگهداری در یادگاه هنری متروپلیتن. آمریکا.





تصاویر زیر همه از منبع پیش گفته برداشته شده‌اند.
۱- راهبی طی دیدار از شهر در آغاز بهار، شکوفه‌های شکوهمند هلو را
در کوشکی کهن پیدا می‌کند



۲- همچنان که به شکوفه‌ها می‌نگرد بانویی خوشامدگویان داستان درخت را نقل می‌کند

۳- زن بر راهب هویدا می‌سازد که روح پروانه است و دریغ می‌خورد از ناتوانی در ایجاد پیوند نیک با
شکوفه‌ها؛ وی سپس در آسمان شب ناپدید می‌شود





۴- کسی از اهالی دهکده پیدا می‌شود و از سرگذشت درخت هلو با راهب می‌گوید



۵- در میانه‌ی شب، روح پروانه در پای درخت هلو در برابر راهب ظاهر می‌شود

۶- رامشگریِ دلپذیرِ روح پروانه، بال‌زنان میان شکوفه‌های هلو



۷- گویی آستین کیمونو با بوی خوش شکوفه‌ها برمی‌افروزد



۸- حس نسیم بهاری با رقص آستین بازمی‌گردد



۹- سرانجام پروانه با نشان دادن روشنایی رامشگری‌اش پر سوی
آسمان پگاه می‌کشد



امرداد ۱۴۰۴



fold-era.com